

سنجر کاشانی*

میر محمد هاشم متخلص به «سنجر»، پسر میر رفیع الدین حیدر معمای طباطبایی کاشانی متخلص به «حیدری» کاشانی (م: ۱۰۰۰ هـ/ ۱۵۹۲ م). پدرش به هند مهاجرت کرد و او هم به این کشور رسید. در هند پدر و پسر هر دو از ملازمان دربار اکبری گردیدند و در مدح اکبر (۱۰۱۴-۹۶۳ هـ/ ۱۶۰۵-۱۵۵۶ م) و شاهزادگان قاصد غرا سرودند. علاوه بر این سنجر با میرزا جانی، والی تته و پسرش میرزا غازی ارتباط داشت.

اکبر پس از چندی سنجر را در زندان انداخته و نزد راجه سورج سنگه (م: ۱۰۲۸ هـ/ ۱۶۱۹ م) فرستاد و بعداً دستور داد که می‌تواند برای حج و زیارت برود. سنجر به گجرات رسیده در صحبت نظیری (م: ۱۰۲۱ هـ/ ۱۶۱۲ م) وقت خود را گذراند. پس از آن به بیجاپور رفت. دختر ظهوری (م: ۱۰۲۵ هـ/ ۱۶۱۶ م) با ملک قمی (م: ۱۰۲۶ هـ/ ۱۶۱۷ م) ازدواج کرد و به دربار ابراهیم عادلشاه ثانی (۱۰۳۵-۹۸۷ هـ/ ۱۶۲۶-۱۵۷۹ م) رسیده، قصیده ذیل را سرود:

نسیم‌وش ز سبکروچی خود آمده‌ام نخوانده همچو بهاران بطرف این گلشن
عقیده من و اقبال غایبانه شاه همان حکایت پیغمبر است و ویس قرن
برنگ گوهر جا ده بیایه سخنم که از حسد بچکد خون ز دیده معدن
مرا که خود را ارزان بها فروخته‌ام چو هون بداغ غلامی رواج ده به دکن^۱
”عادلشاه خلعت ملبوس خاص و انگشتری زمرّد بیش بها صلّه مرحمت فرمود“^۲.

* استاد عابدی این مقاله را در تاریخ ۲۰۰۶/۷/۱۰ م انجام رسانید.

۱. آزاد الحسینی الواسطی البگرامی: خزانه عامره (ص ۲۵۹)، مطبع منشی نولکشور، کانپور.

۲. غنی مئو فرخ آبادی، مولوی محمد عبدالغنی خان (م: ۱۳۳۴ هـ/ ۱۹۱۶ م): تذکره الشعرا (تألیف: ۱۳۲۸ هـ/

۱۹۱۰ م)، تصحیح دکتر محمد اسلم خان، انتشارات مسعود احمد دهلوی، دهلی، ۱۹۹۹ م، ص ۱۴۱.

مؤلف شمع انجمن می نویسد:

«ابراهیم عادلشاه شکسته حالی او را به مومیای لطف و احسان مداوا فرمود»^۱.

و درباره هنر او می گوید:

«سخنش هموار است و گهرش آبدار»^۲.

تقی کاشی در مدح سنجر ابیات ذیل سروده است:

تفاخر نموده به او آل هاشم تظاهر فزوده به او نسل حیدر
باجداد او عز اعجاز و یثرب باسلاف او فخر محراب و منبر

نیز می نویسد:

«بی شایبه تکلف در شعر چندان ترقی که باید، او را حاصل شده و در زمره شعرای کرام آنجا به تازگی افکار و نازکی اشعار ممتاز و مستثنی گشته و اشعارش چون نسیم جهانگرد به این جانب می رسد، و یوماً فیوماً از آن ترقی مفهوم می گردد... علی ذلک آنکه در این اوقات که مسود این اوراق... از تحریر تذکره شعرای این زمان... بازداشته، چون مکرر تحفه اشعارش به بازار تمیز این کمیته رسید... لازم دید که یکبار دیگر قلم را رطب اللسان ساخته... به ایراد نام نامی و شعرسازی وی مشغول گردد... لاجرم این اشعار... در مشهور سنه ثلاث و الف هجریه... در سفینه این تذکره جای داد»^۳.

ابوالفضل علمای می گوید:

«سنجر کاشی... چاشنی سخن دارد و بهروزی از ناصیه او برتابد»^۴.

باقی نهادی می نویسد:

۱. نواب قنوجی بخارایی، امیرالملک سید محمد صدیق بن حسن: شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ، ص ۱۹۶.

۲. ص ۱۹۶.

۳. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (ت: ۱۲۹۵ هـ ش): کاروان هند، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی - مشهد، چاپ اول ۱۳۶۹ هـ ش، ج ۱، ص ۵۸۳.

۴. همان.

”میر محمد هاشم... تاج تارک ارباب فصاحت و ساقیه بحر بلاغت و یگانۀ عهد و مشارالیه فرمان خود است.“^۱

شاه عباس کبیر (۱۰۳۸-۹۹۶ هـ/۱۶۲۹-۱۵۸۸ م) برای سنجر از اصفهان خلعت فاخره فرستاده و او را طلبد. اما او در بیجاپور به عمر چهل و یک سالگی در سال ۱۰۲۱ هـ/ ۱۶۱۲ م درگذشت.

یک نسخه خطی دیوان سنجر در کتابخانه رضا رامپور به شماره ۳۴۳۱ نگهداری می‌شود که از آخر ناقص است و ردیف «ی» نیست. گذشته از این، نسخه نامبرده خراب است و درست خوانده نمی‌شود ولی با وجود این هنوز ما می‌توانیم از مطالعه این دیوان گوشه‌های زندگی و هنر این شاعر را دریابیم.

معلوم نیست که پس از مرگ پدر بر جوان بیست ساله چه گذشت و به چه تقصیر زندانی گردید و شهنشاه اکبر به بهانه حج و زیارت می‌خواست او را از کشور خود بیرون کند. سنجر پس از مرگ پدر چه مصائب کشیده و سرگردان شده و به گجرات رسیده است. در آنجا نظیری او را کمک کرده و میزبانی او را همت خود ساخته است. غالباً در نتیجه توصیه وی سنجر به بیجاپور رفت، تا در هند باشد و از مملکت اکبر خارج نگردد. غالباً ابیات ذیل زندگانی غریبانه وی را آشکار خواهد کرد:

دستور خرد چند کنم نام و نشان را رفتم که به یک سو نهم این نام و نشان را

*

سنجر درین دیار شناسای درد نیست هر جا که بود خوشتر ازین بوده‌ایم ما

*

سنجر همه عمرم بسفر رفت و سیاحت معموره عالم نه چو دیوانه عشق است

*

تا چند دل از کوی تو خونین جگر آید خندان رود از پیشم و با چشم تر آید

*

ز بس کاشفته خاطر گشته‌ام از دوستان سنجر دعا گر بر زبانم بگذرد دشنام می‌گردد

*

۱. گلچین، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (ت: ۱۲۹۵ هـ.ش): کاروان هند، ج ۱، ص ۵۸۳.

وقت است که پا بر سر افسر بفشارم دامان گلو بر لب خنجر بفشارم

*

آشنا دشمن و بیگانه پرستم سنجر ساکن غربت و آواره منزل باشم

*

خوش شبستانی ست هندستان ولی از بخت بد ما نمی‌دانیم خفاشیم یا پروانه‌ایم

*

به‌شهر فقر درآ شهر شهریاران بین قدم ز فرق کن و فرق تاجداران بین
سنجر در گوشه و کنار هند به‌سربرده و مردمان گوناگون این کشور را مشاهده کرده
است. سپس در کلام خود دربارهٔ بت و بت پرست و برهمن سخن می‌گوید:

ترا هنوز لب طعن برهمن باقی‌ست ز چین زلف همان فتنه در ختن باقی‌ست

*

می‌یابم از نماز سنجر آن شیوه که بت‌پرست دارد

*

دلم بسجدهٔ بت می‌کشد چه بدبختم هنوز گرد ره کعبه بر جبین دارم

*

شد سالها که کیش برهمن گرفته‌ایم بر آستان می‌کده مسکن گرفته‌ایم

*

سنجر قبول سجدهٔ بت نیست جبهه را تا سر بر آستان برهمن نمی‌زنیم
سنجر بر هنر خود بالخصوص در غزل فخر می‌کند:

سنجر از تربت حافظ مددی می‌خواهم تا هم آوارهٔ شیراز کنم کاشان را

*

صافی سینه عیانست ز شعر تر سنجر خصم گو پرده صد عیب کند این هنرش را

*

زین شعر بوی سوختگی می‌توان شنید سنجر مگو که پخته نشد شعر خام ما

*

سنجر اگرچه شعر تو خوب و لطیف و دلکش است از همهٔ سفینه شد این غزل انتخاب ما

*

- گوش گل وقف نشد بلبل بستانی را تا نیاموخت زمن طرز غزلخوانی را
*
- سنجر از تست به‌یزدان که عزیزش می‌دار شهره هند کن این ساغر ایرانی را
*
- اختر اوج هنر طالع فیروز من است شکرستان سخن شعر گلو ساز من است
*
- در هند طرز تازة سنجر رواج یافت می‌زیبیدش که خسرو ملک سخن شود
*
- از گلشن شیراز صفیری نشنیدم زان روز که سنجر پیش آرای سخن شد
*
- اخرگر از گلخن ما برده به‌آتشکده هند سنجر از خاک من آورد به محراب سلیمان
اکنون بعضی ابیات منتخب از دیوان سنجر نقل می‌گردد:
بر دست کسی چشم ندارد هوس ما بر خوان سلیمان نشیند مگس ما
*
- سنجر همه شب یار به من روی سخن داشت مجلس دگر امشب به‌مرادم چمنی بود
*
- چند روزی شد که از چشم حبیب افتاده‌ام بر در خواری به‌دلخواه رقیب افتاده‌ام
*
- دیده را کام روا از تو به‌آسان کردم ترک دل گفتم و قطع نظر از جان کردم
*
- دو روز شد که دلی از تو خشمگین دارم به‌آسمان جدل و جنگ بر زمین دارم
*
- می‌رسم از چمن وصل غزلخوان و خرامان می‌جمشید بساغر گل خورشید بدامان
*
- مست و غزل خوان از درم چون صبح آمد بر سرم بر روی ساغر دیده شد صبح مبارک فال تو